۵۱۶

بررسی عنصر گفتگو در گلستان سعدی

بر مبنای تأثیر آن در سیمای اهل معرفت

مرضیه هرمزدی[۱]

ابراهیم رنجبر[۲]

چکیده

با قدری تسامح می‌توان گلستان سعدی را در ردیف آثار داستانی قرار داد. با وجود این در مورد ظرایف هنری آن از دیدگاه بررسی عناصر داستانی توجه کافی نشده است. اکثر حکایات گلستان داستان‌های بسیار کوتاه‌اند که در خدمت مقاصد نویسنده به کار گرفته شده‌اند. سعدی حکایات را برای تبیین نظریات حکیمانه‌ی خود در خصوص سیاست مدن، سیاست منزل و سیاست نفس به کار گرفته است. بدین جهت می‌توان تمام مؤلفه‌های حکایت را نادیده گرفت و تنها مضمون (درون‌مایه) آن را معتبر داشت و از آن نتیجه‌ای اجتماعی یا اخلاقی گرفت. بدین جهت مضمون پررنگ‌ترین عنصر حکایات گلستان است. هیچ یک از عناصر داستان به اندازه‌ی عنصر «گفت‌وگو» به سر و سامان یافتن مضمون کمک نکرده است. در این نوشته تأثیر این عنصر را در ساختار حکایات گلستان و در مطالعه‌ی موردی آن، ترسیم سیمای اهل معرفت، بررسی کرده‌ایم. سعدی برای معرفی سیمای این قشر مهم اجتماعی به جای رفتارهای داستانی، از گفتار استفاده کرده است. خصال پسندیده و الگووار این قشر از اوصاف ناپسند این‌ها، بسیار بیشتر است. گویی سعدی سعی کرده است که با تصفیه‌ی صوفی‌نمایان، از سیمای این قشر الگویی برای مدیریت جامعه در قلمرو سیاست مدن، سیاست نفس و سیاست منزل ارائه کند.

کلید واژه‌ها: اهل معرفت، عنصر گفت‌وگو، گلستان سعدی.

۱- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی hormozdi۴۰۴@yahoo.com

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی ranjbar_i@yahoo.com

۱- مقدمه

گلستان سعدی، به جهت برخورداری از سبکی خاص، نثرِ مسجع و اسلوب نگارش بدیع و محتوای حکیمانه در زمره‌ی بهترین آثار منثور کلاسیک فارسی قرار دارد. این کتاب شامل حکایاتی است کوتاه، مشتمل بر مضامین والای حکمی، اخلاقی و اجتماعی که مهارت، استادی و هنرِ نویسندگی سعدی به خوبی در آن‌ها جلوه‌گر است. مضمون اکثر حکایات آن تعلیمی و ارشادی است و حتی گاهی رنگ و بوی واقعی به خود می‌گیرند. حکایات گلستان در عین فصاحت و شیوایی و ایجاز نوشته شده‌اند.

این اثر ارزنده که سرشار از آثارِ ذوق و ظرافتِ قریحه‌ی توانایِ سعدی است، از جهات گوناگون قابل بحث و بررسی است. یکی از این جنبه‌ها، بررسی عناصر داستانی در حکایات آن است. البته گفتنی است که با توجه به سنتی بودن نثر گلستان و جدید بودن مبحث عناصر داستانی، پیدا کردن همه‌ی عناصر در این متن میسّر نیست، اما یکی از عناصر بنیادی که در اکثر حکایات گلستان، مشهود است، عنصر گفت‌وگو است.

۱- ۱) حکایت

یکی از مصادیق ادبیات کلاسیک فارسی، حکایت۱ است، در مورد حکایت و مفهوم آن، اتحاد نظر وجود ندارد. آن را به معنی «قصه، سرگذشت، روایت، نقل و حدیث» (زرمجو، ۱۳۷۴: ۱۷۹) گفته‌اند. اگرچه حکایت، مقداری از خصوصیات قصه را دارد، به معنیِ قصه نیست، زیرا در قصه، نویسنده به موشکافیِ ویژگی‌های روحی افراد و ظرفیت درونی حوادث، می‌پردازد» (نقل با تلخیص از براهنی،۱۳۶۲: ۵۸- ۵۷) اما حکایت، تقریباً معادل داستان کوتاه امروزی است که اغلب حاوی نکته‌ای اخلاقی، حکمی و یا دربردارنده‌ی پیامی آموزنده است که معمولاً در «مقام تمثیل، تفهیم یا تقریر مطلبی به‌کار می‌رفته است» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۹۸) از لحاظ ادبی به داستان کوتاه، ساده، مختصر، مفید و غالباً منثور و مستقل گفته می‌شود که «فاقد عناصر غیرمنتظره، حاشیه‌پردازی و رنگ‌آمیزی صحنه‌هاست که در عین‌حال با افسانه‌پردازی و تخیّل آزاد بیگانه است» (محمودیان، ۱۳۸۲: ۷۸) مصداق نظر اخیر به حکایات سعدی نزدیک‌تراست. از آن‌جا که مضمون عمده‌ی حکایات پند، حکمت و دقایق اخلاقی است، در توجیه و تبیین ظرایف اخلاقی، عرفانی، اجتماعی و ... از حکایات آموزنده، مدد می‌گیرند. در حکایات اغلب امور و رویدادهای زندگی روزمرّه روایت می‌شود نه حوادث و اتفاقات حیرت‌انگیز و ماجراهای خارق‌العاده که دور از ذهن و خیالی می‌نمایند. از همین روی در روایت و بازگو کردن این امور به مقدمه‌چینی، آماده ساختن ذهن مخاطب نیازی نیست. نکاتی که از حکایات سنتی فارسی، استنتاج می‌شوند «گاهی به صراحت توسط نویسنده بیان می‌شوند و گاهی نیز نتیجه‌گیری بر عهده‌ی خواننده گذاشته می‌شود» (انوشه،۱۳۷۶: ۵۳۱).

۲ – ۱) گفت‌وگو

عنصر گفت‌وگو به سبب کارکردهای متعدد و متنوعی که در میان سازه‌های داستانی دارد، از اهمیّت بسزایی برخوردار است. گفت‌وگو در اصطلاح ادبیات داستانی به معنیِ مکالمه و سخن گفتن با هم است که در داستان‌های منظوم و منثور به‌کار می‌رود. البته گفتاری را که میان شخصیت‌ها یا به صورت آزادانه‌تر در ذهن یک شخصیت رخ می‌دهد، گفت‌وگو می‌نامند.

عنصر گفت‌وگو در پیشبرد داستان، معرّفی ابعاد مختلف شخصیت‌ها، جنبه‌های گوناگون اخلاقی و رفتاری اشخاص داستان، نقش مهم و بسزایی دارد زیرا «به مبادله‌ی افکار و عقاید می‌انجامد» (میرصادقی،۱۳۸۰: ۴۶۶) و به تکوین داستان سرعت می‌بخشد. شکل ویژه‌ی بیان و طرز گفتار هرکس، نشانگر اکثر ویژگی‌های فردی و روحی اوست، زیرا علاوه بر این‌که در روند آن، شخصیت‌ها معرفی می‌گردند، احساس‌ها و اندیشه‌ها میان دو یا چند شخصیت، داد و ستد می‌یابند» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۱۷۹)

گفت‌وگو برای نویسنده، یکی از قدرتمندترین ابزاری است که با کمک آن اطلاعات مشخصی را به مخاطبان ارائه می‌کند، وجوه گوناگون شخصیت‌ها را می‌شناساند، پیرنگ را گسترش می‌دهد و دورنمایه‌ی داستان را به نمایش می‌گذارد. به همین دلیل برخی، اهمیّت گفت‌وگو در ادبیات داستانی را «همسنگ ارزش توصیف» دانسته‌اند (داد، ۱۳۷۸: ۲۵۴) بدین‌ترتیب می‌توان گفت که گفت‌وگو بعد از عنصر شخصیت، بنیادی‌ترین و نیرومندترین عنصر ادبیات داستانی است؛ زیرا بعد از شناختن شخصیت‌ها، گفتار آنان است که هویّتشان را آشکار می‌سازد و به پیشبرد روند داستان، کمک می‌کند. شخصیت‌ها و گفت‌وگویشان شالوده‌ی همه‌ی داستان‌ها را تشکیل می‌دهند. گفت‌وگو، آشناترین صدای داستان است و «تنها راهی است که از رهگذر آن می‌توانیم درباره‌ی آن‌چه در ذهن دیگران می‌گذرد اطلاع حاصل کنیم» (آلوت، ۱۳۸۰: ۴۷۹)

۳- ۱) عنصر گفت‌وگو در گلستان

منظور از گفت‌وگو، سخنانی است که سعدی بر زبان شخصیت‌های داستان جاری می‌کند؛ وی شخصیت‌ها را به گفت‌وگو وامی‌دارد تا بدین‌وسیله بخشی از خصلت‌ها، افکار و عقایدیشان آشکارگردد. بدین‌ترتیب خواننده را مستقیم در جریان حوادث و ماجراهای داستان، قرار می‌دهد.

بخشی از حکایات گلستان، کلاً گفت‌وگو هستند، در برخی دیگر نیمی از حکایت به گفت‌وگو اختصاص یافته است. کاربرد فراوان این عنصر بیانگر اهمیّت آن در گلستان است زیرا علاوه بر این‌که بدین‌وسیله شخصیت‌ها را معرفی می‌کند، روابط بین اشخاص داستان را نمایش می‌دهد. البته این جنبه از گفت‌وگو همواره، ملحوظ نظر سعدی نیست. او خود در بسیاری از موارد از زبان شخصیت‌ها، سخن می‌گوید، این سلیقه در قصه‌های سنتی، امری کاملاً عادی و طبیعی است. «در گذشته، زبان حکایت، براساس نحوه‌ی زندگی و بینش تک‌تک اشخاصی که در حکایت وجود داشتند، مشخص نمی‌شد. بلکه اغلب زبان معیّن خود نویسنده، به تک‌تک *اشخاص بدون* در نظر گرفتن طبقه، روحیه، سرشت و موقعیت آن‌ها تحمیل می‌شد» (براهنی،۱۳۶۲: ۳۸) به همین دلیل گفت‌وگو در گلستان در چنین مواردی در ایجاد پویاییِ داستان و بالطبع تأثیری درشخصیت‌سازی ندارد. حال آن‌که امروزه بر این موضوع تأکید می‌شود که «گفت‌وگوی خوب حتماً باید در داستان نقش داشته باشد» (نوبل، ۱۳۸۸: ۴۹)

گفت‌وگوها در قصه‌ها و حکایات قدیمی دارای ویژگی‌هایی است که آن‌ها را از داستان‌های امروزی متمایز می‌کند، ویژگی‌های عمده‌ی گفت‌وگو در قصه‌های سنتی عبارتند از:

الف) «گفت‌وگو عنصری بود که از خود استقلالی نداشت بلکه تنها جزئی از پیکره‌ی روایت و قصه بود و به دنبال روایت و قصه می‌آمد و میان روایت قصه و گفت‌وگو فاصله‌ای نبود» (میرصادقی،۱۳۸۰: ۴۶۶). در حکایات گلستان، اغلب با این ویژگی گفت‌وگوها مواجه می‌شویم که از نوع گفت‌وگوهای غیرمستقیم‌اند، یعنی راوی گفتارهای دیگران را نقل می‌کند، این موارد با

عباراتی نظیر «گفت» شروع شده و سبب آمیختگی گفت‌وگو و روایت در حکایات می‌شوند. آمیختگی روایت و گفت‌وگو تقریباً در همه‌ی حکایات گلستان که در آن گفت‌وگویی وجود دارد، مشهود است.

ب) «همه‌ی شخصیت‌های قصه‌های قدیم اعمّ از شاه، وزیر، درویش، امیر و ... به یک زبان و لحن مشترک سخن می‌گفتند و هیچ‌گونه وجه افتراقی بین صحبت‌های آنان نبود، به طوری‌که خواننده نمی‌تواند از طریق نحوه‌ی گفتار، شخصیت‌ها را از هم تشخیص بدهد. تنها «وجه تمایز گفت‌وگوهای شخصیت‌های قصه‌ها و حکایات کهن منطق داستانی آن‌هاست» (همان: ۴۶۸). در گلستان نیز عمدتاً شخصیت‌های داستانی به یک زبان مشترک سخن می‌گویند و تمام افراد در هر پایه و طبقه‌ای از علم و معرفت که باشند، به یک نحو یعنی با زبان راوی با هم سخن می‌گویند، به تعبیر دیگر زبان سعدی زبان همه‌ی شخصیت‌هاست، بدون در نظرگرفتن طبقه، روحیه، سرشت و موقعیت آن‌ها؛ و از آن‌جا که زبان هر شخصیتی بخشی از هویت اوست، پی‌بردن به چگونگی شخصیت‌های حکایات او از طریق لفظ و زبان موجود در حکایات دشوار است و همین امر یکی از عواملی است که بین خوانندگان و شخصیت‌های داستانی شکاف و فاصله ایجاد می‌کند. البته این سطح بررسی بیشتر مربوط به الفاظ است و از نظر محتوا هر طبقه‌ای مطابق انتظارات جامعه سخن می‌گوید.

ج) «نثر در آن دسته از قصه‌های قدیمی که بیشتر جنبه‌ی ادبی داشت، متکلفانه بود و اغلب وزن و آهنگ واژه‌ها جنبه‌ی شاعرانه داشت تا طبیعی و واقعی» (همان: ۴۷۰). البته در حکایات گلستان در موارد بسیار نادر با واژه‌های متکلفانه برخورد می‌کنیم؛ زیرا سخنان سعدی اغلب جنبه‌ی تعلیمی و آموزنده دارند و بالطبع باید طبیعی و واقعی باشد. دیگر این‌که سعدی کمتر به فکر لفّاظی و فخرفروشی است.

باید افزود که در حکایات و داستان‌های کهن، در گفت‌وگوها، هنر و ظرافت و دقتِ تکنیکی به اندازه‌ی داستان‌های امروزی نبود، به همین دلیل در آن‌گونه متون، این عنصر گاه طولانی و گاهی کوتاه است. گاهی نیز داستانی فاقد گفت‌وگواست. این امر بدین سبب است که در داستان‌های کهن، گفت‌وگو اغلب جزوی از روایت قصه است.

٤- ١) چگونگی گفت‌وگو در گلستان

گفت‌وگو در گلستان، عنصری مهم است. زیرا اکثر حکایات دارای گفت‌وگویند. از مجموع (۱۷۹) حکایت، تنها در یازده حکایت گفتار وجود ندارد؛ یعنی بیش از ۹۳ درصد حکایات دارای گفت‌وگو هستند. حکایات فاقد گفت‌وگو، جذابیت و پویایی حکایات دارای گفت‌وگو را ندارند. این میزانِ گسترده، نشان آن است که سعدی از نقش این عنصر مهم در داستان، تا حدود زیادی آگاه بوده و سعی داشته که با گفت‌وگو، شخصیت‌های حکایات را جاندارتر و واقعی‌تر ترسیم کند. حتی گاهی به حکایاتی برمی‌خوریم که بیشتر حجم آن‌ها را گفت‌گو در برمی‌گیرد، یعنی این حکایات بیشتر بر گفتار استوار است و عمل نقش چندانی در آن‌ها ندارد. در این بخش از حکایات گلستان انواع گفت‌وگوها وجود دارد: از جمله گفت‌وگوی یک‌طرفه، دوطرفه و چندطرفه.

الف) گفت‌گوی دوطرفه یا چندطرفه؛ گفت‌وگویی است که بین دو یا چند شخصیت صورت می‌گیرد. در ۴۱ حکایتی که از اهل‌معرفت سخن رفته، در ۲۸ حکایت یعنی ۶۸ درصد گفت‌وگوها دوطرفه است. تنها در چهار حکایت گفت‌وگوها چندطرفه

است. در ۹ حکایت یعنی ۲۱ درصد گفت‌وگوها از نوع تک‌گویی است، گفت‌وگوی یک‌طرفه، شکلی از مکالمه است، زیرا گفت‌وگو مخاطب دارد و سخن برمخاطب تأثیر می‌گذارد. فرقش با مکالمه این است که در گفت‌وگوی یک‌طرفه، سخن‌شنو هیچ سخنی نمی‌گوید، اما معمولاً عمل پیش‌نهادی یا مورد انتظار سخن‌گو را انجام می‌دهد.

در این چهل ویک حکایت تنها (حکایت ۱۹ باب ۷) یعنی جدال سعدی با مدعی است که به تناسب حجم زیاد آن، حجم گفت‌وگو زیاد و چشمگیراست (و در ادامه از آن بحث می‌کنیم). در چارچوب ساده‌ای که در اکثر حکایات و قصه‌های کهن وجود دارد، می‌توان بی‌توجهی نویسنده به شخصیت‌پردازی را جست. با وجود اهمیت گفت‌وگو درگلستان، از این بی‌توجهی نیز در آن هست. یعنی علاوه بر آن‌چه گفته شد، نام، هویت و ویژگی‌های فردی شخصیت‌ها در اکثر حکایات نامشخص است و تنها در دو مورد (حکایت ۲۹ باب ۱ و حکایت ۳ باب ۲) به ترتیب از عارفانی چون ذوالنون مصری و عبدالقادر گیلانی نام برده شده است؛ و از هویت دیگر شخصیت‌ها چیزی نمی‌دانیم و از همه‌ی آنان با عناوین عام و کلی نظیر عابدی، زاهدی، پارسایی و ... یاد شده است همچنین اکثر شخصیت‌ها در این بخش ساده، ثابت و ایستا هستند و دور از شرایط چند بعدی بودن و یا هر نوع پیچیدگی و تحول؛ در عین‌حال بار سرنوشتی را به دوش می‌کشند که راوی اراده می‌کند، زیرا در این حجم کوتاه حکایت مجالی برای تغییر و تحول نمی‌یابند و فرصتی برای ذکر اوصاف، روحیات وحالات درونی آن‌ها ایجاد نمی‌شود. به همین دلیل شخصیت‌ها در موارد زیادی دور از واقعیت به نظر می‌رسند.

کلی‌گویی سعدی در مورد شخصیت‌ها علاوه بر این‌که نشان می‌دهد شخصیت‌ها ضمیر ناخودآگاه و لایه‌ی دوم ندارند، نشان بی‌توجهی سعدی به شخصیت‌پردازی است. از همین روی به خلقیات، احساسات اخلاقی و ایده‌های هر یک از اشخاص معین نمی‌توان چندان پی برد. با این حال فورستر معتقد است که «تیپ‌ها در اشکال ناب خود بر گردِ یک کیفیت واحد ساخته می‌شوند» (سناپور، ۱۳۸۳: ۷۰) از این کلی‌گویی، می‌توان تا حدودی اوصاف و خصال کلی هر طبقه و این‌جا به طور اخصّ خصوصیات اهل معرفت را استنباط نمود. زیرا در گلستان، تعداد شخصیت‌ها در اکثر موارد از سه یا چهار نفر تجاوز نمی‌کند که معمولاً از میان آن‌ها دو نفر جزو افراد اصلی هستند، زیرا در قصه‌ها شخصیت‌ها از هر دستی که باشند، اغلب تصنعی هستند و دیر مورد پذیرش قرار می‌گیرند، چون اوصاف متفاوت و حتی متضادی دارند، و تحت تأثیر موقعیت‌های داستانی تغییر می‌یابند و از آن‌جا که «شخصیت‌ها ساختگی‌اند ودر دنیای ساختگی وجود دارند، امور گوناگونی را تجربه می‌کنند که همگی کاملاً انسانی بوده و در افراد واکنشی مبتنی بر همدلی را برمی‌انگیزند» (آسابر، ۱۳۸۰: ۱۰۲). از سوی دیگر اوصاف و عناوین قهرمانان در قصه متغیر است و بیشتر برای پیشبرد داستان است. «عناوین و صفات قهرمانان کمیت حاوی متغیر قصه هستند. مراد از صفات، مجموعه‌ی همه‌ی خصایص قهرمانان مانند سن، جنس، مقام، ظاهر و جزئیات ظاهر و مانند این‌هاست» (پراپ، ۱۳۸۶: ۱۷۵).

«ساده‌ترین نوع از انواع گفت‌وگو که در قصه‌ها و حکایات دیده می‌شود، گفت‌وگو به شیوه‌ی پرسش و پاسخ است که غالباً به یک پرسش و پاسخ منحصر می‌شود. مثلاً شخصیت در موقعیتی قرار می‌گیرد و سخنی یا عملی خلاف عادت و عرف جامعه از او سر می‌زند، آن‌گاه شخصیت دیگر از او در باره‌ی آن رفتار یا سخن، پرسشی می‌کند و یا پاسخی می‌شنود» (غلام، ۱۳۸۲: ۳۶-۳۵).

در این چهل و یک حکایت، حکایاتی نیز هستند که با پرسش یکی از شخصیت‌ها آغاز می‌شود و سپس شخصیتی دیگر به آن جواب می‌دهد؛ یعنی شروع این حکایات با پرسش است.

ب) یکی دیگر از انواع گفت‌وگو در گلستان، تک‌گویی است. یعنی «گفت‌وگو در ذهن شخصیت واحدی رخ می‌دهد یا به طور یک‌جانبه ادا می‌شود» (داد، ۱۳۷۸: ۲۵۴).

تک‌گویی بر دو نوع است: تک‌گویی نمایشی و حدیث نفس یا خودگویی که اصطلاحاً مونولوگ هم می‌گویند. «مونولوگ صحبت یک نفره‌ای است که اگر مخاطب در میان باشد، به آن تک‌گویی نمایشی می‌گویند و اگر مخاطب نباشد و شخصیت‌ها در خلوت با خود سخن بگویند، تک‌گویی درونی یا حدیث نفس نامیده می‌شود» (انوشه، ۱۳۷۶: ۴۰۱) به حدیث‌نفس در بدیع فارسی «تجرید» می‌گویند و مترادف «خطاب‌النفس»است. گوینده از نفس خود یکی را مانند خود انتزاع می‌کند و او را مورد خطاب قرار می‌دهد (همایی، ۱۳۸۴: ۲۹۸). اساساً حدیث‌نفس با تک‌گویی تفاوت‌هایی دارد. از جمله این‌که در حدیث نفس شخصیت از وجود مخاطبان بی‌خبر است و افکار و احساسات خود را بر زبان می‌آورد؛ یعنی خویشتن را مخاطب قرار داده، با خود، با صدای بلند سخن می‌گوید اما در تک‌گویی درونی «فرض بر این است که مخاطبی وجود ندارد و گویی راوی در محیطی تنها با خود می‌اندیشد و نویسنده، اندیشه‌ها و تخیلات او را در همان حال از ذهن او برمی‌گیرد» (مستور،۱۳۸۶: ۴۴- ۴۳) در واقع «هدف از حدیث نفس، انتقال احساس‌ها و اندیشه‌هایی است که به طرح و عمل داستانی ارتباط دارد» (حسینی،۱۳۷۲: ۱۹) اما در تک‌گویی درونی، گفت‌وگوی شخصیت داستان به زبان نمی‌آید و در ذهن او جریان می‌یابد» (میرصادقی،۱۳۶۶: ۴۷۶). با این تفاسیر می‌توان گفت اساسی‌ترین وجه تمایز تک‌گویی نمایشی و حدیث نفس، وجود مخاطب است که از طریق سخنان راوی، به حضور یا عدم حضور وی، می‌توان پی برد. در این بررسی تک‌گویی درونی و حدیث نفس را به جهت قرابت معنایی که دارند از هم تفکیک نمی‌کنیم. البته سعدی از تک‌گویی، تقریباً به میزان اندکی بهره برده است. در این چهل و یک حکایت تنها در نُه حکایت از تک‌گویی استفاده کرده است که در سه حکایت از جمله (حکایت ۲باب ۲، حکایت ۳ باب ۲ و حکایت ۱۰ باب ۷) تک‌گویی از نوع درونی یا همان حدیث نفس است. این موارد می‌تواند نشان‌دهنده‌ی آشنایی سعدی، با ابعاد روان‌شناختی شخصیت‌های حکایات باشد. او با این روش، خوانندگان را با افکار و احوال شخصیت آشنا می‌کند. در شش حکایت دیگر یعنی (حکایت ۲۵ باب ۱، حکایت ۳۳ باب ۱، حکایت ۲۱ باب ۲، حکایت ۹ باب ۳، حکایت ۲۵ باب ۳، حکایت ۷ باب۶) تک‌گویی‌ها از نوع نمایشی است که حضور مخاطب را در آن‌ها احساس می‌کنیم. زیرا نویسنده در این‌جا حضور دارد و تا حدودی اندیشه‌ها و احساسات شخصیت بازگو می‌شود. البته حضور نویسنده، به این معنی نیست که او کاملاً در بیان ذهنیات و افکار شخصیت‌ها مداخله می‌کند، بلکه به این معنی است که راوی تنها نقش انتقال‌دهنده و بازگوکننده‌ی افکار شخصیت‌ها داستانی را ایفا می‌کند و در واقع کاتب شخصیت‌هاست. در این قسم از حکایات گلستان، مخاطب و راوی و همچنین طرفین مکالمه جز در (حکایت ۱۹ باب ۷) هیچگاه، رشته‌ی کلام یکدیگر را قطع و یا گوینده را سرکوب نمی‌کنند. نویسنده برای گفت و شنود میان اشخاص داستان؛ حوصله، متانت و صبوری به خرج می‌دهد. رعایت این حقوق و آزادی در گفت‌وگو، نشان‌دهنده‌ی نوعی اخلاق‌گرایی است که هدف متعالی داستان‌پردازی راوی است. نکته‌ی دیگر رابطه‌ی میان مکالمه و حجم داستان‌هاست،

عمدتاً هر چه میزان مکالمه‌های موجود در یک حکایت بیشتر و طولانی‌تر باشد، حجم حکایت نیز به همان نسبت افزونی می‌گیرد.

در نوشته‌ی حاضر کارکرد گفت‌وگو را در ترسیم سیمای اهل معرفت که اعم از عابدان، زاهدان، عارفان، پارسایان، و درویشان وارسته و تهیدست، صاحبدلان و ... است، را روشن می‌کنیم.

۲- بحث اصلی

هر داستان درباره‌ی چیزی نوشته می‌شود و نویسنده به وسیله‌ی آن دیدگاه خود را درباره‌ی موضوع، بیان می‌کند، به عبارت دیگر «موضوع، مفهومی است که داستان، درباره‌ی آن نوشته می‌شود» (مستور، ۱۳۸۶: ۲۸) و می‌تواند جنبه‌ی اخلاقی، اجتماعی، مذهبی و ... داشته باشد. در حکایات گلستان عمدتاً از مفاهیم اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی سخن رفته است و قصد همه، تزکیه‌ی انسان و رسیدن به حکمت نظری و عملی است. هر چند تمام حکایات آن، سرفصل مشخصی دارند، موضوعات اخلاقیِ آن و از جمله حکایات مربوط به اوصاف اخلاقی اهل معرفت در هفت باب اول پراکنده است.

در این بحث بارزترین اوصاف درویشان ذکر می‌شود تا سیمایشان روشن گردد. از همین روی ذکر توضیحاتی در خصوص زاویه‌ی دید، شخصیت، زمان و مکان برای روشنی مطلب در آغاز ضروری می‌نماید.

۱- ۲) زاویه‌ی دید

زاویه‌ی دید در واقع «همان منظری است که نویسنده و یا راوی برای نگریستن به داستان انتخاب می‌کند» (اخوّت، ۱۳۷۱: ۹۵) در این قسم از حکایات که سعدی از اهل معرفت سخن می‌گوید، در ۳۶ حکایت یعنی ۸۸ درصد حکایات از زاویه‌ی دید بیرونی و از زبان سوم شخص به بیان حکایات می‌پردازد، در این دیدگاه از بیرون به توصیف آدم‌ها و رویدادها پرداخته می‌شود و فعل معمولاً گذشته است و راوی بر همه چیز دید و احاطه‌ی کلی دارد. در ۵ حکایت یعنی ۱۲ درصد حکایات این بخش از زاویه‌ی دید درونی و از زبان اول شخص استفاده کرده است و گوینده‌ی داستان، یکی از شخصیت‌های اصلی یا فرعی است.

۲- ۲) زمان

زمان در حکایات گلستان مانند اغلب قصه‌ها و داستان‌های سنتی پدیده‌ی قطعی و شناخته‌شده نیست و تنها گاهی به صورت کلی، فرضی و اغلب مبهم به آن اشاره شده است. تقریباً در اکثر اتفاق حکایات گلستان موقعیت زمانی یا اصلاً مشخص نشده و یا در موارد بسیار معدودی از لابه‌لای متن و با توجه به اشارات گذرای نویسنده می‌توان حدود آن را دریافت. این اشارات سطحی، در اکثر موارد خوانندگان را چندان به زمان وقوع حوادث و رویدادها رهنمون نمی‌شود. «در حکایت زمان از دلیل و علتی ناشی از حوادث پیروی نمی‌کند» (براهنی، ۱۳۶۲: ۸۶) زیرا «در حکایات و داستان‌ها، معمولاً با زمان و مکان رئال و واقعی سر و کار نداریم» (ثمینی،۱۳۷۹: ۱۲۳) از چهل و یک حکایت این مجموعه در هیچ یک اشاره‌ی صریحی به زمان وقوع رویدادها نشده، زیرا در داستان‌های سنتی، زمان جایگاه برجسته‌ای ندارد و پرورش زمان و ایجاد فضای زمانی در نزد نویسندگان ارزش تلقی نمی‌شد. اصولاً ابهام در زمان، دوری و نامشخص بودن یکی از ویژگی‌های اساسی داستان‌ها تلقی می‌شود، جز این‌که داستان‌ها پیشینه‌ی تاریخی داشته باشند که البته در این موارد نیز کلیت و فراگیری زمان مشهود است و برخلاف رمان و داستان‌های امروزی، چندان مورد توصیف و پرداخت واقع نمی‌شود. حتی در معدود مواقعی که به زمان اشاره می‌شود، تصنعی و ساختگی

بودن آن هویداست. در حالی‌که در داستان‌نویسی معاصر بر این باورند که «ساختار زمانی آشکارا بر خصوصیت نمایشی و روایت داستان اثر می‌گذارد و خواننده را با جنبه‌های عاطفی، روانی و خلقی شخصیت‌های داستان آشنا می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۲۷۲)

۳- ۲) مکان

امروزه توصیف مکان به‌طور اخصّ صحنه یکی ازویژگی‌های اساسی ادبیات داستانی است. اما درگذشته مکان نیز مانند زمان چندان مورد توجه نویسنده قرار نمی‌گرفت. به همین سبب در حکایات نیز یا کلاً به نام مکان اشاره نمی‌شد یا به‌طور کلی و مبهم بیان می‌گردید و از کلماتی چون محفلی، غاری، گوشه‌ای و ... استفاده می‌شد. در این چهل‌ویک حکایت، مکان رخداد وقایع و ماجراها، اغلب پوشیده و مبهم است. تنها شش حکایت یعنی ۱۴ درصد حکایات، نام مکان دارند و از شهرهایی چون بغداد، دمشق، شام، حجاز، کوفه و خراسان نام برده شده است.

٤- ۲) شخصیت

شخصیت‌ها از عناصر اصلی داستان محسوب می‌شوند، زیرا در پیشبرد آن اهمیّت بسیار دارند. «شخصیت در اثر روایتی یا نمایشی فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل و آن‌چه می‌گوید وجود دارد » (میرصادقی،۱۳۸۰: ۸۴) این در حالی است که سعدی جز در مواردی اندک توجه چندانی به شخصیت‌پردازی ندارد، زیرا او در فرآیند گفت‌وگوها اغلب به نتایج اخلاقی، تربیتی و حکمی نظر دارد، از همین روی شخصیت‌های داستانی او اغلب به‌عنوان نمونه‌ی نوعی یا تیپ مطرح می‌گردند، چون تنها «بر مسائل عام و کلی زندگی آن‌ها تأکید می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۱۶۱). این افراد «نماینده‌ی طبقه و گروهی از مردم هستند و وقتی او را شناختیم مثل این است که هزاران نفر از مردم را شناختیم» (شمیسا،۱۳۷۸: ۱۶۳) در این مجموعه ی مورد بحث، حکایات گلستان از نظر تعداد شخصیت‌ها، ترکیبی ساده و ابتدایی دارند. ساختار اغلب حکایات از دو شخصیت و یک گفت‌وگوی ساده و اغلب اندک و جزئی تشکیل می‌یابد. افزون بر این اکثر شخصیت‌ها، افرادی ساده و ایستا هستند، بنابراین فرصتی برای نشان دادن خصوصیات خود ندارند، با این حال دارای امتیازاتی هستند «یکی از مزایای اشخاص ساده‌ی داستانی این است که هرگاه ظاهر می‌شوند به سهولت باز شناخته می‌شوند و دیده‌ی عاطفی خواننده ایشان را تشخیص می‌دهد. مزیت دیگرشان این است که خواننده بعدها ایشان را به سهولت یاد می‌آورد» (نقل باتلخیص از فورستر، ۱۳۸۴: ۹۶- ۹۵) هر چند میزان گفت‌وگو در حکایات گسترده و چشمگیر است، شخصیت‌ها؛ هویت، فردیت و ذهنیت مستقلی ندارند و اکثر آن‌ها به یک سبک و سیاق سخن می‌گویند، لذت، شادی و موفقیت در زندگی آن‌ها جایی ندارد. زیرا «با وجود گستره‌ی وسیع گفت‌وگوها در قصه‌ها و حکایات کهن، کلام در این آثار بدون در نظر گرفتن طبقه، سرشت و موقعیت آن‌ها بر زبان همه‌ی افراد یکسان جاری می‌شود و همه از کلماتی همانند بهره می‌گیرند» (ثمینی، ۱۳۷۹: ۱۶۳). چرا که اغلب این شخصیت‌ها از «پیچیدگی، پویندگی، خلاقیت و چند جانبگی برخودار نیستند و همچون نمونه‌ی مثالی یک دسته و سنخ از انسان‌ها می‌اندیشند و عمل می‌کنند. بیشتر شکل ماشین و فرمانبر یک اراده‌ی استعلایی هستند تا موجودی زنده و خودپو» (محمودیان، ۱۳۸۲: ۱۹۴)

در اغلب حکایات این بخش و از خلال هر گفت‌وگویی تنها یک و نهایتاً دو خصلت افراد آشکار می‌گردد. زیرا «در حکایات کهن، شخصیت‌ها معمولاً به صورت طرحی کلی ترسیم می‌شوند و نه به صورت چندبعدی به این نحو که کاملاً نیکند یا بد» (اسکولز،۱۳۸۳: ۲۰) از همین روی اگر در حکایتی از درویش وارسته و فرهیخته سخن می‌گوید در حکایتی دیگر از درویشی

وابسته و دنیاجو یاد می‌کند. بر این اساس زندگی فردی و اجتماعی همه‌ی اقشار و گروه‌ها از جمله اهل معرفت به دو جنبه‌ی نیک و بد یا سیاه و سپید تقسیم می‌گردد. زیرا سعدی برآن است که لزوماً باید در برابر هر نقطه‌ی ریز سیاهی، توده‌ی انبوهی از سپیدی و روشنی باشد که گاه و بیگاه وی را هشدار دهد. به همین دلیل مشاهده‌ی پارسایی که چندبعدی و چندخصلتی باشد هرچند کاملاً بعید نیست اما قدری دشوار و دیریاب می‌نماید. حال آن‌که در داستان‌نویسیِ معاصر اغلب «معتقدند که هنگامی‌که شخصیت بدی را در قصه قرار داده‌اید، لزومی ندارد حتماً شخصیت خوبی در برابرش خلق کنید تا نصیحتش کند و او را به راه راست بیاورد» (حداد، ۱۳۸۷: ۲۹۶)

در پایان این بحث خاطر نشان می‌کنیم که سعدی اغلب از شخصیت‌پردازی مستقیم بهره می‌جوید، در این شیوه «نویسنده برای معرفی شخصیت او را مستقیما معرفی می‌کند. در این‌جا راوی معمولا دانای کل است. ویژگی‌های درونی و برونی شخص مورد نظر خود را تعریف می‌کند، به تعبیر دیگر نویسنده در این روش معمولا با کلی‌گویی، تعمیم دادن و تیپ‌سازی فرد مورد نظر خود را به خواننده می‌شناساند» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۱)

۵- ۲) نتایج اخلاقی

اغلب قصه‌ها و داستان‌های سنتی به یک نتیجه‌ی مثبت یا منفی ختم می‌شوند. کمتر قصه و داستانی را می‌توان یافت که حول یک اندیشه یا پندار اخلاقی شکل نگرفته باشد. این نتایج حتی گاهی در مواردی به نوعی مطلق‌گرایی و یکنواختی منتهی می‌شوند. زیرا بر موضوعاتی چون صبر، نیکی، عدالت و ... تأکید می‌کند و سعی در نشر و ترویج آن‌ها دارد. زیرا «بن‌مایه‌ها و زیربنای همه‌ی قصه‌ها ترویج اصول انسانی و ارزش‌های اجتماعی، قومی، سنتی، اقلیمی، فرهنگی و اجتماعی قصه‌گوست. ارزش‌هایی مانند برادری، عدالت‌خواهی، برابری، شجاعت، بخشش و ... در قصه نمود آشکاری دارد» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۱۲۳) افزون بر این که «حکایات پیشروی به‌سوی عدالت است با برگذشتن از موانعی بالقوه تراژیک که جهت‌گیری‌اش اخلاقی است» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۷۵).

در اغلب حکایات گلستان این نتایج و توصیه‌های اخلاقی وجود دارد. به جرأت می‌توان گفت در موارد بسیار زیادی تمام همّ و غم سعدی، ارائه‌ی این درون‌مایه‌های ارزشمند اخلاقی است. زیرا این‌گونه دستورالعمل‌های دینی و مذهبی در قالب این حکایات بهتر به مخاطب منتقل می‌شود. زیرا نفوذ و تأثیرگذاریش به مراتب بیشتر از بیان مستقیم است. با تمام این اوصاف ایجاد هماهنگی بین گفت‌وگوها و ذهنیت شخصیت‌ها در قصه‌ها و حکایات کهن قدری غیرممکن و دشوار به نظر می‌رسد، زیرا در این‌گونه داستان‌ها، گفت‌وگو مؤید عمل داستانی یا توصیف‌کننده‌ی اعمال و خصوصیات و روحیات شخصیت‌ها نیست و انتقال احساس طبیعی و واقعی بودن به خواننده دشوار است. زیرا «شخصیت‌ها اعمّ از اصلی و فرعی، فردیت ندارند. ویژگی بارزشان عاری بودن از خصوصیات شخصی است به همین دلیل خلق و خو، طرز رفتار، نقاط ضعف و قوّت اخلاقی، دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی آن‌ها بر خواننده نامعلوم می‌ماند» (محمودیان، ۱۳۸۲: ۱۹۳).

بی‌تردید یکی از مهم‌ترین دلایل پرداختن به این‌گونه حکایات از سوی نویسنده و مخاطب توجه به همین مضامین و بن‌مایه‌های ارزشمند اخلاقی و اجتماعی است. چرا که «در حقیقت درونمایه و زیربنای فکری و اجتماعی قصه‌ها ترویج و اشاعه‌ی

اصول انسانی، برادری، برابری و عدالت اجتماعی است» (میرصادقی، ۱۳۶۶: ۹۷) این نتایج اخلاقی اغلب در راستای همان ساختار انسانی، اجتماعی و اخلاقی حکایات گلستان است.

در این مجموعه‌ی مورد بررسی از حکایات گلستان، اهل معرفت غالباً یکی از اصلی‌ترین طرفین مکالمه محسوب می‌شوند. این مجموعه‌ی بزرگ به دسته‌های کوچکتری نیز قابل تقسیم است که این تقسیم‌بندی به شرح زیر است:

در هشت حکایت که به ترتیب عبارتند از (حکایات ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۶و ۲۸ باب ۱) و سه حکایت (۱۴،۳۱ و ۴۵ باب ۲) اهل - معرفت با شاهان سخن می‌گویند، و این گفت‌وگوها رقمی معادل ۱۸ درصد از کل گفت‌وگوها را به خود اختصاص داده است. این میزان گسترده نشان رابطه‌ی کلامی و توجه اهل معرفت به شاه و درباریان را متجلی می‌سازد. هشت مورد از این گفت‌وگوها را گفتارهای یک‌طرفه یا تک‌گویی تشکیل می‌دهد. بعد به ترتیب از میزان گفت‌وگوها کاسته می‌شود و در مواردی چند با مریدان و یاران خویش سخن می‌گویند، و در مواردی چند نیز هوّیت مخاطبانشان نامعلوم است.

بسامد قابل توجه این قشرها و همچنین اختصاص یک باب مجزا از کتاب گلستان به نام اینان و بیان اکثر خصال و خلقیات این طبقه، حاکی از این است که این قشرها در زمان سعدی، در کانون توجه قرار داشتند، به همین دلیل احتمالاً، بیان احوال و اوصاف این گروه‌ها از نظر سعدی مهم تلقی می‌شده است. اما به اجمال می‌توان گفت: تناقض‌های زیادی در شخصیت و خصال این گروه‌ها وجود دارد. اگرچه میزان دخل و تصرف سعدی در پرداخت شخصیتی، اینان اندک نیست؛ زیرا در بررسی حکایات، گاهی به عارفی برجسته و والا مقام برمی‌خوریم که از همه‌ی تعلقات و وابستگی‌ها، رها شده و به کمال رسیده است. اما در حکایتی دیگر، درویشی را می‌بینیم که شب تا سحر به ذکر و عبادت مشغول است و روز از غم تهیدستی و نداشتن وجه کفاف و گذارن زندگی همسر و فرزندان، نزد شاه زبان به شکوه و شکایت می‌گشاید و سر تسلیم و نیاز به زیر می‌افکند. لذا در بین این تناقضات در گفتار و رفتارشان، به سهولت نمی‌توان به یک نتیجه‌ی محتوم، درست و واقعی دست یافت. یا باید این فرضیه را بپذیریم که اینان اغلب شخصیت دوگانه و گاه چندگانه‌ای دارند، و مادام تغییر رنگ و ماهیت می‌دهند. علی‌رغم این که گاه و بیگاه، به مردم هشدار می‌دهند که از وابستگی به مادیات احتراز کنند، خود نتوانسته‌اند که قیود را از میان بردارند. یا باید بپذیریم که شخصیت اینان مجمع تناقض‌ها و تضادها است؛ یا این که سعدی نتوانسته شخصیت ثابت و یکرنگی را از آنان به تصویر بکشد و در نتیجه نتوانسته در پرداخت شخصیت اینان موفق عمل کند. اصولاً «درویش یکی از شخصیت‌های نوع شرقی است، هر چند که منحصراً ایرانی نیست، درویش مردی است تهیدست و مؤمن، اغلب در سیر و گشت که رابطه‌ی خاصی با خدا دارد و این امر باعث شده که وی اغلب به عنوان مددکار و مساعد و یا حداقل به عنوان واسطه وارد ماجرا شود. همین رابطه با خدا سبب گردیده که گاه، دارای صفاتی سحرآسا باشد» (مارزلف، ۱۳۷۱: ۴۴).

حال پس از مطالعه وبررسی تک‌تک حکایات، بارزترین خصال آنان و نسبت هر یک را از نیک به بد ذکر می‌کنیم: میانگین اوصاف خوب از تقسیم مجموع بیشترین و کمترین میزان صفات نیک بر دو به دست آمده، معیار مطابقت هر یک از صفات با شخصیت اهل معرفت با توجه به این نسبت است و این میزان معادل ۱۰ درصد است، میانگین اوصاف بد نیز به همین طریق محاسبه شده که این رقم عبارت است از ۷ درصد.

در آغاز گفتیم که سعدی با عنصر گفت‌وگو آشنا بوده و در اکثر حکایات نیز از این استعداد زبانی بهره گرفته است، وی علاوه بر این‌که با استفاده از این تکنیک از گسترده و طولانی شدن حجم حکایات کاسته، در بسیاری موارد، نکات تربیتی مورد نظر خود را از خلال گفت‌وگوی شخصیت‌ها بیان می‌دارد. علی‌رغم این‌که در موارد زیادی در گفت‌وگوی شخصیت‌ها دخل و تصرف کرده، خصوصاً این‌که برخی از اوصاف نیک و پسندیده و البته گاهی، برخی از صفات ناپسند و مذموم را به طبقات و گروه‌ها از جمله اهل معرفت نسبت می‌دهد. باید گفت که برخی از این خصال با توجه به محاسبات انجام گرفته، اوصاف حقیقی و اصلی آنان محسوب می‌گردد و به‌طور قطع و یقین می‌توان گفت که سعدی دخالتی در این بخش از خصال ندارد. اما میزان دخالت او در اکثر حکایات و گفت‌وگوها و منتسب کردن برخی صفات به اهل معرفت، کاملاً مشهود است. از آن‌جا که وی از خلال هر مکالمه‌ای به دنبال ارائه‌ی پیامی آموزنده بوده، در روند هر مکالمه‌ای که این گروه در آن شرکت دارند، یکی از ویژگی‌ها و صفاتشان رخ می‌نماید. بارزترین این ویژگی‌ها عبارتند از:

- وارستگی و رویگردانی از دنیا؛ یکی از اصلی‌ترین خصال اهل معرفت است که در هشت حکایت یعنی (حکایت۲۸ باب ۱، حکایت ۱۳ باب ۲، حکایت ۱۴ باب ۲، حکایت ۱۶ باب ۲، حکایت ۲۱ باب ۲، حکایت ۴۵ باب ۲، حکایت ۱۲ باب ۳ و حکایت ۱۷ باب ۵) از آن سخن رفته و میزان این خصلت در شخصیت آنان ۱۹ درصد است. چون این میزان بسیار بیشتر از سطح میانگین است، لذ ا این صفت یکی از اصلی‌ترین صفات خوبشان تلقی می‌گردد. آنان در این بخش با گفتار خویش، این وصف اصلی خود را هویدا می‌سازند. زیرا همان‌گونه که محاسبات نشان می‌دهد برخی از افراد این طبقه انسان‌های وارسته‌ای بودند که قدرت‌های مادی و تعلقات دنیوی در نزدشان عاری از هر حشمت و شوکتی بود و میل و رغبتشان را برنمی‌انگیخت.

- صبوری و قناعت؛ از دیگر خصلت‌های اهل معرفت محسوب می‌گردد که در هفت مورد (حکایت۱۲ باب۲، حکایت ۱۶ باب ۲، حکایت ۲۱ باب ۲، حکایت ۳۵ باب ۲، حکایت ۳۹ باب ۲، حکایت ۲۳ باب ۲ و حکایت ۳ باب ۳) از آن سخن رفته و میزان این خصلت در شخصیت آنان ۱۷ درصداست که با توجه به میانگین محاسبه شده، شکیبایی و قناعت کاملاً با شخصیت آنان مناسبت دارد. این عارفان به جهت برخورداری از ایمان قلبی محکم و استوار حتی در زمان بروز مصائب و رویدادهای سخت و دشوار نیز از حرکت در طریق الهی و مسیر شکر رویگردان نبودند و جزع و فزع سر نمی‌دادند، بیقراری و بیتابی را جایز نمی‌دانستند.

یکی دیگر از اوصاف حقیقی اهل معرفت بصیرت است که در پنج حکایت از آن سخن رفته: (حکایت۲ باب ۱، حکایت ۳۳ باب ۱، حکایت۲۴ باب ۲، حکایت ۲۵ باب ۳ و حکایت ۷ باب ۶) میزان این خصلت در شخصیت آنان ۱۲درصد است. با توجه به میانگین محاسبه شده این وصف کاملاً با شخصیت آنان مناسبت دارد.

- نصیحت‌گویی، یکی دیگر از خصال آنان است که در پنج حکایت ازآن سخن رفته: (حکایت ۲۶ باب ۱، حکایت ۳۳ باب ۱، حکایت ۴۱ باب ۲، حکایت ۹ باب ۳ و حکایت ۱۶ باب ۷). میزان این خصلت در شخصیت آنان ۱۲ درصد است. خداترسی و وظیفه‌شناسی آنان سبب می‌شد که نسبت به خطای مردم و اطرافیان خود بی‌تفاوت نباشند. به همین دلیل در مواقعی که احساس می‌کردند پند و نصیحتشان کارگشاست و فردی را از مهلکه نجات می‌دهد، زبان به وعظ و اندرز می‌گشودند.

باید گفت در معرفی این خصال نیکو و پسندیده سعدی به روشنی از ظرفیت‌های عنصر گفت‌وگو بهره گرفته است و توانسته اصل و گزیده‌ی مطلبی را که قصد داشته با گفت‌وگوی شخصیت‌ها به خواننده انتقال دهد، و تا حدودی توانسته عنصر گفت‌وگو را در خدمت شخصیت‌پردازی و شناسایی خصال اهل معرفت به کارگیرد و هیچ دخل و تصرفی در گفت‌و گویشان ندارد. هر یک از شخصیت‌ها به خوبی از خلال گفتارشان خویشتن را معرفی می‌کنند و یک بعد از شخصیت خود را با سخن خویش به وضوح نمایان می‌سازند. سعدی در اکثر این حکایات تنها به عنوان راوی سوم شخص از بیرون بر ماجرا احاطه دارد و چون ناظری است که به روایت می‌پردازد، ماهیت رویدادها و برخی از روحیات شخصیت‌ها را گزارش می‌کند و برای تفهیم و انتقال بهتر صفات آنان شخصیت‌ها را به گفت‌وگو وا می‌دارد.

چند صفت نیکوی دیگر نیز از خلال گفت‌وگوهای اهل معرفت استخراج می‌شود از جمله‌ی این اوصاف می‌توان به خوف و رجای آنان اشاره کرد که در چهار حکایت از آن سخن رفته است: (حکایت ۲۹ باب ۱، حکایت ۲ باب ۲، حکایت ۳باب ۲ و حکایت ۲۲ باب ۲). میزان این خصلت در شخصیت آنان ۹ درصد است.

از دیگر خصال آنان تهور و بی‌باکی است که در سه حکایت از آن سخن رفته: (حکایت ۱۱ باب ۱، حکایت ۱۲ باب ۱ و حکایت ۲۶ باب ۱) و میزان این خصلت در آنان ۷ درصد است. از زیرکی و هوشمندی آنان در دو (حکایت ۳۹ باب ۱ و حکایت ۳۶ باب ۲) سخن رفته و میزان این خصلت در شخصیت آنان ۴ درصد است. از خیرخواهی آنان در دو (حکایت ۱ باب ۲ و حکایت ۲۳ باب ۲) سخن رفته و میزان آن در شخصیت آنان ۴ درصد است، ارج نهادن به نیکی‌ها از دیگر صفاتی است که تنها در حکایت ۹ باب ۳ از آن سخن رفته و میزان آن در آنان ۲ درصد است. اما محاسبات انجام گرفته و آمارهای به دست آمده حاکی از آن است که سعدی این صفات برجسته و پسندیده را از جانب خویش به اهل معرفت الصاق کرده است. این صفات مناسبت چندانی با شخصیت آنان ندارد، زیرا میزان این اوصاف از سطح میانگین محاسبه شده کمتر است، پیش‌تر گفتیم که معیار مطابقت و هماهنگی هر یک از صفات با توجه به میانگین سنجیده می‌شود و اگر میزان خصلتی از سطح میانگین پایین‌تر باشد، میزان دخالت سعدی در گفت‌وگوها و بالطبع در شخصیت‌پردازی آشکار می‌شود. هیچ یک از این صفات نام برده‌ی اخیر، وصف حقیقی اهل معرفت نیست. هر چند برخی از این خصال یک مناسبت نسبی با شخصیت آنان دارد، سعدی در این حکایات نمی‌تواند نقش خود را تنها به‌عنوان راوی ناظر و بی‌طرف حفظ نماید و گاه سهواً یا تعمداً خود را مجاز و موظف می‌داند که در قلمرو گفت‌وگو و انتساب صفات نیکو به شخصیت‌ها تصرف کند و برای ارائه‌ی تصویر نیک و شایسته از آنان نهایت همت خویش را به کار می‌گیرد. چرا که برخی از این خصال، کاملاً طراحی شده‌ی ذهن ایده‌آل گرا و نیک‌اندیش سعدی‌اند. هر قدر این موارد در معرفی طبقات و گروه‌ها بیشتر باشد به همان مقدار سعدی در رعایت اصول شخصیت‌پردازی، موفق نبوده و هدفش از واداشتن اشخاص به مکالمه و گفت‌وگو، تأکید صرف بر موضوع گفت‌وگوست نه شخصیت‌پردازی. در واقع هدف وی از این کار ارائه‌ی تصویر نیک و ستوده از اهل معرفت است به همین جهت بسیاری از خصال نیک را به آنان نسبت می‌دهد و می‌خواهد که درویشان عصرش در تمام امور سرآمد و در رأس همه‌ی اقشار جامعه باشند.

این موضوعات و مضامین نیک اخلاقی که در این بخش از حکایات مطرح شده‌اند، اغلب متأثر از فرهنگ و مذهب‌اند یا از اوضاع اجتماعی و محیط زندگی نویسنده، نشأت گرفته‌اند. این موضوعات که اغلب در سایر آثار روایی کهن نیز وجود دارند، ناشی از وحدت موضوعی قصه‌ها و آثار کلاسیک است.

با بررسی موضوعات پربسامد در این کتاب درمی‌یابیم که سعدی به اکثر موضوعات فردی، اخلاقی و اجتماعی توجه داشته است. مباحثی عمیق چون وارستگی، بصیرت، شکیبایی و ... اما از وجوه امتیاز این کتاب تفکیک این موضوعات بر اساس دسته‌بندی شخصیت‌ها و طبقات مختلف است. زیرا این مضامین والا و ارزشمند در برخی گروه‌ها و طبقات از جمله اهل معرفت نمود بیشتری می‌یابد. هرچند که باب دوم گلستان به این قشر اختصاص یافته، در سایر باب‌های گلستان نیز از خصال آنان یاد می‌شود.

البته ذکر این نکته ضروری است که وی در ضمن معرفی صفات پسندیده گاهی به برخی از اوصاف مذموم آنان نیز اشاره می‌کند که این صفات عبارتند از:

- وابستگی به تعلقات دنیوی؛ که طبق محاسبات، با شخصیت برخی از اهل این گروه مناسبت دارد و میزان این در شخصیت آنان ۱۲ درصد است و از سطح میانگین بسیار بیشتر است، هرچند که شمار عابدان و درویشان وارسته در گلستان زیاد است، شمار گروه دوم که به مادیّات دل‌بستگی دارند، نیز اندک نیست، آمارها مبیّن این است که این قشر به دو گروه وارسته و وابسته تقسیم می‌شوند این تناقض رفتاری فاحش در بین افراد این گروه وجود دارد؛ دلیل این دوگانگی رفتاری این نیست که سعدی نتوانسته شخصیت ثابتی از آنان ترسیم کند بلکه شمار این دو گروه در گلستان تقریباً یکسان است و سعدی سیمای هر دو گروه را به خوبی با گفتار به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که این قشر همواره پرهیزگار و صالح نبودند و گاهی موارد نیز دچار انحطاط و لغزش‌های اخلاقی بودند.

یکی دیگر از این صفات ناپسند که سعدی به اهل معرفت نسبت می‌دهد، کینه‌توزی است که در (حکایت ۲۱ باب ۱) از آن سخن رفته است. البته این وصف طبق محاسبات با شخصیت اهل معرفت مناسبت ندارد زیرا میزان آن در شخصیت آنان از ۲ درصد تجاوز نمی‌کند. از آن‌جا که این رقم از سطح میانگین خصال منفی پائین‌تر است، می‌توان گفت این یک وصف انتسابی است که از جانب سعدی به آنان الصاق شده است و او این وصف را به همه‌ی افراد این طبقه تعمیم می‌دهد.

یکی دیگر از اوصاف منفی اهل معرفت ریا و تظاهر است و در بسیاری موارد این خصلت آنان را وامی‌دارد نزد شاهان و متنعمان با تملق و مداهنت، به سؤال و خواهش بپردازند، از این خصلت آنان در حکایت ۱۹ باب ۷ سخن رفته است. این بحث بسیار گسترده تحت عنوان حکایت جدال سعدی با مدعی در باب ۷ گلستان مطرح شده است. «حکایت جدال سعدی با مدعی از دلایل توجه سعدی به فن مقامه‌نویسی است. نویسنده با انشاء این حکایت در حقیقت خواسته مقامه‌ای بنویسد که هم در شیوه‌ی داستان‌نویسی و هم از جنبه‌ی ادبی با سیاق زبان فارسی سازگار باشد» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۶۱۷). سعدی این درویش را تنها مزوّر و مدعیِ درویشی ترسیم می‌کند، زیرا برخی از افراد این طبقه به جهت جاهی که در نزد خلق می‌جویند، اگر با برخورد تند توانگران روبه‌رو گردند، زبان به طعن و توهین می‌گشایند، همچنان‌که در رفتار این درویش در این حکایت مشاهده می‌کنیم. حجم گفت‌وگو دراین حکایت زیاد و چشمگیر است. هر یک از شخصیت‌ها مطابق منش و باورهای خویش سخن می‌گوید.

راوی (سعدی) در این حکایت خود یکی از شخصیت‌های اصلی و کلیدی محسوب می‌شود. البته او تنها ناظر و گزارشگر گفت‌وگوها نیست، و خود در بطن ماجرا حضور دارد و با گفتار خویش به صراحت اعلام می‌کند که مدافع توانگری است. از آن‌چه که از سخنان و توصیفات راوی و همچنین گفتار خود درویش در می‌یابیم وی انسانی ریاکار است. علی‌رغم این‌که در بسیاری موارد به توانگران رجوع کرده، بخشندگی و سخاوتمندی آنان را انکارمی‌کند. «هرچند ساختمان حکایت قوی است، یکی از اصول اساسی گفت‌وگو یعنی رعایت ادب و احترام و دادن فرصت کافی به طرف مقابل در آن رعایت نشده است» (حسینی، ۱۳۸۳: ۶۹). سه شخصیت داستانی در این حکایت حضور دارند. گفت‌وگو در آن چندطرفه است.

سعدی و مدعی درویشی هر یک شش بار در این حکایت مجال سخن گفتن می‌یابند. گفت‌وگوی آن‌ها به سبب لحن تند و خصمانه، همانند مجادله است. اما چون سعدی در این حکایت خود یکی از طرفین گفت‌وگوست، جملات عینیت بیشتری دارد و ماجرا واقعی‌تر و ملموس‌تر به نظرمی‌رسد. عنصر گفت‌وگو در آن پویاتر و جاندارتر است. گفت‌وگو در این حکایت در قالب گفت‌وگوی نمایشی ارائه شده است.

لحن مدعی، حاکی از تعصب و جانبداری نسبت به درویشان است تا آن‌جا که کلمات رکیک و سخیف در حق توانگران بر زبان می‌راند و به صراحت زبان به اهانت می‌گشاید وی به همه‌ی توانگران به دیده‌ی بدبینی و سوءظن می‌نگرد. این گفت‌وگو اطلاعات ناخواسته‌ای را نیز در اختیار مخاطب می‌گذارد از جمله این که درویش تنها ادعای درویشی دارد و کاملاً آدم سالوس و متظاهری است. لحن شخصیت‌ها حاکی از صداقت و صراحت است، البته نوع زبان و بیان همه‌ی آن‌ها یکسان است و هیچ تفاوتی بین زبان و گفتارشان وجود ندارد و از این حیث قابل تفکیک نیستند. سعدی و درویش نمونه‌های تیپیک موافقان توانگری و درویشی‌اند، زیرا جز ذهنیت و نوع نگرششان در مورد فقر و غنا، چیزی در موردشان نمی‌دانیم. این شخصیت‌ها همه‌ی ویژگی‌های متون روایی کهن را که عبارت است از کلیت، مطلق‌گرایی، سادگی، انتزاعی بودن، مبهم بودن زمان و مکان و نداشتن تشخّص زبانی، را دارا هستند. از آن‌جا که نمونه‌ی چنین مواردی در گلستان دیگر نیست و میزان این خصلت از سطح میانگین کمتر است، می‌توان گفت که سعدی این خصلت را از جانب خویش به آنان نسبت می‌دهد و آن را طوری بیان می‌کند که گویا قابل تعمیم به سایر افراد این قشر نیز هست. البته حتی اگر این صفت در شخصیت افراد این طبقه وجود داشته باشد، با توجه به میانگین محاسبه شده با شخصیت آنان مناسبتی ندارد.

نتیجه‌گیری

عنصر گفت‌وگو به عنوان ابزار روایت در حکایات گلستان نقش اساسی و مهمی دارد. سعدی از این عنصر با مهارت و استادی استفاده کرده است، به‌طوری‌که بدون این عنصر نمی‌توان حکایات را ساماندهی کرد. زیرا ساختار اکثر حکایات پیرامون گفت‌وگو شکل می‌گیرد. گفت‌وگوها در اکثر موارد در خدمت وحدت و کلیت متن قرار می‌گیرند. وی اغلب با استفاده از عنصر گفت‌وگو، سعی می‌کند کمتر روایت کند و بیشتر اعمال، صحنه‌ها و رویدادها را به معرض نمایش گذارد. گفت‌وگوها غالباً از نوع مستقیم و عینی هستند که راوی اغلب با آوردن فعل «گفت» هدایت شخصیت‌ها را به‌دست می‌گیرد. هر چند حضور و ردّپای سعدی را در بیشتر حکایات مشاهده می‌کنیم، این حضور وی به معنی دخالت بالقوه و پیوسته‌ی وی در افکار و ذهنیات

شخصیت‌ها نیست. زیرا وی در معرفی و نمایش برخی از خصال اعم از صفات نیکو و مذموم هیچ دخالتی ندارد. یعنی صفات افراد را همان‌گونه که در وجود و سرشت آنان هست به‌دقت به تصویرمی‌کشد، به عبارت دیگر در معرفی برخی از این خصال پسندیده سعدی تنها یک گزارشگر است و نقشی کاملاً بی‌طرف دارد و از عمل هیچ یک از شخصیت‌ها جانبداری نمی‌کند. البته باید گفت وی گاهی برخی از صفات نیکو را خوش‌بینانه به این قشر نسبت می‌دهد که در واقع جزو اوصاف حقیقی آنان نیست، الحاق این‌گونه صفات به اهل معرفت نشان دخل و تصرف سعدی در ترسیم و تجسیم شخصیت‌هاست. نکته‌ی دیگری که شایان ذکر می‌نماید این است که در عصر سعدی درویشان به دو گروه وارسته و وابسته تقسیم می‌شدند که سعدی این خصلت آنان را با استفاده از عنصر گفت‌وگو به خوبی منعکس می‌سازد چنان‌که دوگانگی رفتار آنان در این حوزه به وضوح آشکار می‌گردد. وی همچنین در خلال برخی حکایات صفاتی چون انتقام‌جویی، ریا و تزویر را به درویشان نسبت می‌دهد که با توجه به محاسبات انجام گرفته در گلستان این موضوع سندیت و اعتباری ندارد و بیشتر نشان دخل و تصرف سعدی در شخصیت آن‌هاست.

در پایان باید گفت که تناقض‌ها و تضادهای رفتاری در همه‌ی اقشار جامعه وجود داشته است و این موضوع امری کاملاً عادی و طبیعی تلقی می‌شود، اما اهل معرفت تقریباً تنها گروهی بوده‌اند که در مقام مقایسه کفه‌ی سنگین ترازو به صفات نیکویشان اختصاص داشته است.

منابع

آسابر، آرتور. (۱۳۸۰). *روایت در فرهنگ عامیانه*، رسانه و زندگی روزمره. ترجمه محمدرضا لیرادی، تهران: سروش، چاپ اول.

آلوت، میریام. (۱۳۸۰). *رمان به روایت رمان‌نویسان*. ترجمه علی‌محمدحق‌شناس، تهران: مرکز، چاپ دوم.

اخوّت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا، چاپ اول.

اسکولز، رابرت. (۱۳۸۳). *عناصر داستان*. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز، چاپ دوم.

ـــــــــــ . (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: آگاه، چاپ دوم.

انوشه، حسن. (۱۳۷۶). *دانشنامه‌ی ادب فارسی*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، جلد۲، چاپ اول.

براهنی، رضا. (۱۳۶۲). *قصه‌نویسی*. تهران: نشر نو، چاپ سوم.

پراپ، ولادیمیر. (۱۳۸۶). *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*. ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، چاپ دوم.

ثمینی، نغمه. (۱۳۷۹). *کتاب عشق و شعبده*. تهران: مرکز، چاپ اول.

حداد، حسین. (۱۳۸۷) *بررسی عناصر داستان ایرانی*. تهران: سوره مهر، چاپ اول.

حسینی، صالح. (۱۳۷۲). *بررسی تطبیقی خشم و هیاهو و شازده احتجاب*. تهران: نیلوفر، چاپ اول.

حسینی، مریم. (۱۳۸۳). «*تحلیل ساختار حکایت جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری درویشی*»، دو فصلنامه‌ی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره سه. ۱۳۸۹/۲/۲۳.

خطیبی، حسین. (۱۳۶۶). *فن نثر در ادب فارسی*. تهران: زوار، چاپ اول.

داد، سیما. (۱۳۷۸). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید، چاپ سوم.

رزمجو، حسین. (۱۳۷۴). *انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی*. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم.

سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۴). *گلستان*. تصحیح غلام‌حسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ هفتم.

سناپور، حسین. (۱۳۸۳). *ده جستار داستان‌نویسی*. تهران: چشمه، چاپ اول.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). *انواع ادبی*. تهران: فردوس، چاپ ششم.

غلام، محمد. (۱۳۸۲). «*شگردهای داستان‌پردازی در بوستان*». دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۴۶. شماره زمستان. ۱۳۸۹/۳/۱۶.

فورستر، ادواردمورگان. (۱۳۸۴). *جنبه‌های رمان*. ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه، چاپ پنجم.

مارزلف، اولریش. (۱۳۷۱). *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*. ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: سروش، چاپ اول.

محمودیان، محمدرفیع. (۱۳۸۲). *نظریه‌ی رمان و ویژگی‌های رمان فارسی*. تهران: فرزان روز، چاپ اول

مستور، مصطفی. (۱۳۸۶). مبانی داستان کوتاه. تهران: مرکز، چاپ سوم.

میرصادقی، جمال. (۱۳۶۶). *ادبیات داستانی*. تهران: شفا، چاپ اول.

ـــــــــــ . (۱۳۸۰). *عناصر داستان*. تهران: سخن، چاپ چهارم.

ـــــــــــ . (۱۳۸۷). *راهنمای داستان‌نویسی*. تهران: سخن، چاپ اول.

نوبل، ویلیام. (۱۳۸۸). *راهنمای نگارش گفت‌وگو*. ترجمه عباس اکبری، تهران: سروش. چاپ سوم.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۸۴). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: مؤسسه نشر هما، چاپ بیست‌و سوم.